

و دیگر میخواستم
که این را بخواهم
لیکن نمیتوانم
آنرا بخواهم

وقال لا تمصحها الى واحد منا دون صاحبها حتى يجتمع كلها حولها ثم جبار احد رجالها
وقال ان صاحبها قد مات فانه ينوي الى الدرناني فما بيت فشقق علىها فلما ترک العاجي
وفيها ایه ثم لم يثبت حولها اخر ففي الاخر فقال اوصياني الدرناني فقالت ان
صاحبها جبار في وزعجه انك قد قدرت فقد فتحها اليها خصوصا الى عمر فار او ان يقضى
عليها وروى انه قال للاما اراك الا اضطررت فقلت انشرك باشر لانقض
بينما وافتها الى علي بن ابي طالب فقد فتحها الى علي وعرفت انها قد مكر بها فقال
اليس قلتها لا تمصحها الى واحد منا دون صاحبها قال بلى قال ان الامر عندنا
او هب بمحى بصاحبها حتى ندفعها اليكم ادار رواية هست ارجون بن المعركة
پرسیک و مرداز قریش آمر مند مزوزی و صدد دینار نزد وری باهانت
گذاشتند و گفتند نخواهی داد و یکی از ماتا حاضر نشود و یگری و بعد سیال آمد
یکی ازان و مرد و گفت سمجھیت مردان یار من پس بدء آن دینار بهمن نون
قبول نداشت و گفت تا هر دو با هم یا یندند هم مردو دست از گری یا پرند
تازن دینار پایه امش فر و گذاشت بعد از سال و یکی آمد آن مرد و یکی
و گفت بدء آن دینار یا می مردکه تجویی سپرده بود من زدن گفت که شرک
تو آمد و گفت تو مرد و متقاضا از من گرفت پس با هم نجا صحت نبود مرد
و آمد من بخدمت عمر بن الخطاب که حکم کند در میان اینها و در مرد ای مرد
که حکم کرد پر زدن که تو خاصی و ترا اما و ان دادن سیر سد زدن گفت

بِهِ مَنْ لَمْ يَرْجِعْ إِلَيْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

فَلَمَّا مَرَأَهُمْ أَنَّهُمْ يَوْمًا
يَوْمًا يَوْمًا يَوْمًا يَوْمًا يَوْمًا

فیضه است ترا ای عمر بن الخطاب که حکم کنی میانه ما و بگذار ما را علی هرچی
علی یہ السلام تا فیصل کند آن فدوه ایل قضا منحا صمه ما را پس فرستاد عمر بن
الخطاب هر دو را بخدمت علی یہ السلام اخیرت بنو نبی باطن دریافت
فرمود که این هر دو مرد مکرده اند و آن زن ساده را فریب واده اندر
پس متوجه باز مرد منحاصم شده فرمود آیا نگفته بود پیش ما یعنی زن که نزدی
امانت را بیکی از ما نمایند پس ای آن و میر نیز باز مرد عرض کرد نیگفته بود مر فرمود
علی هرچی که مل تو زد است برو و پیار صاحب خود را تایید نمیگیری مال را
بسما پس باز مرد نادم شد و بازگفت اساتیز بندگان خاص علام الغیوب

در درون دل در آید چون خال
آمکه واقع کشته بر اسراره
آنکه بر افق رفتار شر بود
و حن علی آن رسول شد بعثتہ الی
ورجایان جات جو میں القبور
پیش او کشوت کرد و ستر جا
مخلوقات چہ بود پیش او
بدز میں زدن چہ دشوارش بود

اليمين فوجيدها ربعة وسبعين حسنة حضرت ليصل طار وواقيتها اسد افسقط اولا
تحعلق باضر وتعلق الاخر بالآخر حتى تساقط الاربعة فجر حرم الاسد و ما توانى من
جر راحمه فتنازع اولها و بحر حتى كادوا يقتلون فتقال على اما اقضى بيكير فان ضربيهم
 فهو لفظنا والاما جبرت بعضكم عن بعض حتى تأقطر رسول الله ليقتضي بيكير بجمهو امن
القبائل الذين حضروا اليه سراج الدرب فيه و شلثا نوح صفتها و دوبيته كاملة فلا اقبال على الدرب

لائمه اہلک من فوقه والزی ملیکه شلشہ لائمه اہلک من فوقه والثالث رضف لائمه
اہلک من فوقه والرابع الربیثہ الکاملتہ فابداں پر صنوا فاتوار رسول اللہ ص
قلقواعنه مقام ابرہیم فقصوا علیہ فقال نا قضی علیکم واجبی رواد ف قال
رجل من القوم ان علیا قضی بینیا فلما قصوا القصۃ اجازہ روایت است
از علی ہر قضی علیہ السلام کہ فرستاد مرار رسول خدا بجانب میں پس در کو دانی
کہ مردمان کندہ بودند تا شیر اشکار کشید افتادند چارکس در روی بخوبے کے
افتاد مردوے و آونجیت بدگیری و آن و مگر بدگیری تا چارکس افتادند
وزخمی کرد آئمارا شیر و مردند پہ زخمی آن و دارثماں آئما باہم محاولہ
کردند تا بمقابلہ شیر فرسود علی ہر قضی من حکم می کنم میان شما اگر راضی شویںہا
والانگزار م شمارا تا سیا میڈ و جھنور رسول نجد اصلے اللہ علیہ وآلہ تا صک کند
میان شما و حکم من ایشت کہ بگیرید از گرد ہے کہ کندہ انداں کو دان رک
چاریکی زخوی بہاد سریکی لزان ٹھنڈی زان و یک خون بھائی تمام و کامل
پس پر ہسید پہ دارثماں کیکڑا ول کبودان افتاد چاریک خون پہارا
زیرا کہ او ہلاک ساختہ مردوے را کہ بالائی او بود و بوی آونجیتہ و پہیکہ
مغلاد است سریک خون بھاچہ او ہلاک ساختہ است بالائی خود را و سیوم
نصف خون بھا انہم ہلاک ساختہ بالائی خود را و براہی چار م خون بھائی
کامل است زیرا کہ خود ہلاک شستہ و کے را ہلاک کردہ پس افسی شند

The image shows a single page from an old Persian manuscript. The page is filled with two columns of dense, handwritten text in a traditional Persian script. The ink is dark, and the paper has a light beige or cream color with some darker spots and stains, characteristic of aged documents. The layout is typical of medieval Persian bookbinding, with text arranged in two columns per page.

بیکم علی مرتضی صلوات اللہ علی نبینا وعلیہ وآله وآلہ وبنیہ ورسول خدا اصلی اللہ علیہ وآلہ ودر مقام ابراہیم مشرف شد زیر اتفاقی سید الورجی ونحضر کر غیره اجرافر مو در رسول خدا **اصح** آشنا کرد ای اللہ علیہ وآلہ وآلہ حکم می کنم میان شما ونیاد خود بدو شرک شید وستقى لفظنا کرد ویرنگا ه مردمی گفت حکم کرد و است میان ما علی مرتضی صلوات اللہ علی نبینا وعلیہ وعرض کرد ودقیه خود را با صورت حکم علی مرتضی صلوات اللہ علی نبینا وعلیہ وعلیہ پس مسلم داشت آن حکم رسول خدا صنی ای اللہ علیہ وآلہ ونفر مو دهمین است حکم مایه هین چیزیکو سپری نمایس باستو گرد و پنداری قلیح آمد و خوب - او اعن زید بن ارقم قال ای علی فی المیں نہ شن نفر و قتو اعلی جباریه فی طبر و احدث فولدت ولد افاد عوہ علیہ السلام
لاحد سهر تطیب نفساً لمندا قال لا و قال لا لا آخر تطیب بنفساً لمندا قال لا قال لا کنم شرک کار بمنشائیکیں ای بیقرع بینکم فتن اصعاد بالقرعه اعز منه مثلثی القیمه والزمته اول دفتر ذکر و اذکر البیش فضایل ای بجد فیها الاما قال علی از زید بن ارقم و ایتی که آمر نمود رمیں بخدمت علی مرتضی علی پیغمبر اسلام سه کس کو وظی کرد و بود تذکر طاری
را در طبر و اعد وزارت ایمان جباریه کو دی کے وہر کیک ازان سه کس دعویی کرد و ذکر کو دیک از من است پس فرمود علی مرتضی علی پیغمبر اسلام مریکے را کشید
بود که بگیری بقیمت این کو دیک را و آن بقول نگر و پس بدلگری فرمود آن چشم قبول نکرد
پس فرمود ویدیم شمارا شرک کار بخوبی پس قدر می افزایم میان شما بنا مام ہر کس کی

خواهد افتاد کوک را با وحال خواهیم گرد و از وی دو حمله از فتیت کوک
 خواهیم گرفت پس عرض کردند این ماجرا ب انجناب محمد مصطفیٰ صلی الله علیہ و آله
 و سلم فرموده بمنی یا یکم درین باب شکر خدا که حکم کرد دیان علی هر فتنی و عن
 حمید بن عبد الله بن زید المدنی قال ذکر از عند البیت سعی الدین علیه آلمه قضاۃ تھنی
 بعلی فاعجب البیت فقا الْحَمْدُ لِلّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ حَلَّ فِيهَا الْحَكْمَةُ إِلَى الْبَيْتِ يَعْلَمُ رَسُولُنَا
 از حکم علی هر فتنی خوش و سرور می کشت و می فرمود شکر خدا که گردانید حکمت
 در البتیت ما را باز چندین بار نفس نقیس علی هر فتنی مطرح اشعار برگات حضرت
 شویه علیه الصلاوة و سلام کشته در حق او معجزات باهره بدفعتات کثیره
 ظمور فرمود و هیچ آلمی هست ثبوت رادر کار او مزود تا بسیاری از
 مقامات احترمت از قوه ب فعل آمد اشعار

لاد مداحی زین حضرت نبی رضی	ای شناخان تو این داز زمان مصطفیٰ
از زبان خلوت پر نای صفات ذات قمع	ور بر آید نمود الا جزلسان مصطفیٰ

در باب قضایا
 و قتیک در اطراف میں فرستاد و التماس کرد و یا رسول اللہ تبعشی ای قوم
 ذوالسان و اما شاب لا اعلم القضاۃ فوضع رسول اللہ تبعشی علی صدر ره
 و قال ن اللہ تبعشی کیک ثبت سماکم الحدیث و فی اخره فما شکل علی قضایا
 بعد ذلك و فی نقط شکلت فی قضایا و قی روایتہ فما زلت قاضیا و در باب

مدارک فی القضاۃ کا
 دلیل میں میں از فی القضاۃ
 دلیل میں از فی القضاۃ

قرآن عظیم رسول خدا اصلی اللہ علیہ وآلہ علی مرتضی علیہ السلام را نماز نما فلتعظیم
نرسوده اندر که ترددی ز ابن عباس روایت کرد و رب ما کسی دفعه نشیان
بسیار نافع است و در باب حفظ است و عاشر مودود که بار خدا یا اذن اور
اذن واعیه گردان و برآمی رفع رد و عاکر دفال علی ماردت منه لغفل
البینی صلی اللہ علیہ وآلہ فی عینی اخراج جهادی و در حق او این و عاشر مودود اللهم
ا ذہب حرود برده و بعد ازین و عا عمل مرتضی علیہ السلام در زستان لباس
تایستان و در تایستان لباس زستان می پوشید و از سرما و گرم اصفت
نمی شید و یکبار مریض بود برآمی شفاراد و عاشر مودود فی الحال صحبت یافت
و چون با حضرت فاطمه زهراء تزوج کرد و عاشر مودود جعل اسد منکحه الکثیر طبیب
و مبارک فیکمہ قال انس فی اسناد قدر اخراج ائمہ منکحه الکثیر طبیب پیدا کند
خدائستقا لے از شناای علی مرتفعه و فاطمه زهراء اولا و کثیر پاک و پاکیزه برکت
و در درمیان شما لعن انس قسم خدابروان آورد خدا از علی مرتضی و فاطمه
زهراء اولا و کثیر طبیب و طاہر و پاک و پاکیزه فی الواقع اتحجه عصر و علمات
و کمالات و رفع درجات حق تعالیٰ با اولا و مجاود حضرت سید کائنات
رعاشر مودود نصیب دیگری نیست

برتراند از عرض شرودکری سما

وکالت او بیش از آنست که با حصار در آینه و حیوانه میگذرد و احتمال آن

بَلْ لِمَنْ يَرْجُو حَيَاةً فَلَهُ مَا أَرَى وَمَنْ يَرْجُو مَوْتًا فَلَهُ مَا
أَرَى وَمَنْ يَرْجُو دُنْيَا فَلَهُ مَا أَرَى وَمَنْ يَرْجُو
آخِرَةً فَلَهُ مَا أَرَى وَمَنْ يَرْجُو زَمَانًا فَلَهُ مَا أَرَى

در حالیکه سید انبیا فرموده باشد آنادار الحکایه و علی با بهادر آنامنیه
العلم و علی با بهادر آنیا و تبرگا صرفی از دفتری می آریم اخرج ابوجرعن
بابی آنحق قال علی کلمات لو رحلتم المطاف عین لانفستم و بن قیل ان مرد کو امثلهن
لغت بی آنحق محدث که فرموده است علی مرتضی کلمات را که اگر سوارشوید
شما بر مرکب و سیر کنید بجذب که مرکب شما لا غر شو و از سیر و از مشرق تا مغرب
مکر دیر خواهید یافت مانند آن کلمات که فرموده است علی مرتضی
صلوات اللہ علی نبینا وعلیہ السلام و از جمله کلمات آنحضرت است لا پر جوا
عیبد الآلریه ولا یخفی یکاف الا ذنبه ولا یستحب من لا یعلم ان یتعلم ولا یستحب
اذ اسئل عمالا یعلم ان یقول اشد اعلم و اعلموا ان منزلة الصبر من لا یمان
کمنزلة الراس من الجسد فاذ اذهب الراس ذهبت الحبشه و اذ اذهب
الصبر هب لا یمان و عن زبید عن الحارث عن رجل من بنی هامر قال قال
علی ائمها خاتم علیکم اثنین طول الامل و اتبع الموی فان طول الامل نسی
الا خزة و ان اتباع الموی یصد عن الحق و ان الدنيا قد ترحلت مدبرة
وان الآخرة قد جارت مقبلة ولکل واحد من ما یبنون فکونوا من انباء
الآخرة فان اليوم عمل ولا حساب و غدا حساب ولا اعمل و عن عطارات بن ابی
ریاح قال كان علی بن ابی طالب فاعب ثور سریس ولی امر بار جلاقا و حماه
تفقال و صباک تقوی لیه لا بد که من القا و لا افتکی که دونه و هبیک

بَلْ لِمَنْ يَرْجُو حَيَاةً فَلَهُ مَا أَرَى وَمَنْ يَرْجُو مَوْتًا فَلَهُ مَا
أَرَى وَمَنْ يَرْجُو دُنْيَا فَلَهُ مَا أَرَى وَمَنْ يَرْجُو
آخِرَةً فَلَهُ مَا أَرَى وَمَنْ يَرْجُو زَمَانًا فَلَهُ مَا أَرَى

الدنيا والآخرة وعليك بالذى يقررك الى الشدفان فنجاعنة اشد حلفاء من البرىء

اپیات

آفت این درهای شمتوست
زایش شمتوت بسوزدابلین
و من عروین کبرالخنفی عن ملی قال اکلموا غیظ بخورید عصر خشم زا

ایضاً

سبق رحمت غرض میست که فتنی
نیزد گان دارند لا بد خوئی او

واقعیات اقتصادی

زامرهی ای بو اکثر آخوند	چون سر بریان چه خندان ماند
گفت فکس بکو اکثر آگو شردار	ما بر نیز دشیر قضل کرد گار

بع اندرونی پی هر خنده در صد کریه همیبا است . و عن المحارث عن علی قال
مثل النزی مجع الایمان والقرآن مثل الاتر نجف الطیبۃ الرنج الطیبۃ الطعم
شیل نزی لم مجع القرآن مثل المخطلة خبیثۃ الرنج خبیثۃ الطعم و عن محمد بن عسر
علی قال قیل علی شائک یا باحسن جاورت المقبرہ قال لئی اجد سید حبیران
صدق یکیون الاسنتہ و مذکورون الاندرة اخرچ نہ الا حدیث کلمہ ابویکر
بن ابی شیبہ و در صواعق محرقة کھاتی چند ازان تلمات که منقول از حضرت

علي مرتفع عليه السلام است اور ده از انجیل آنسا هاست ما ناس بیا هم اذَا هاتوا ابیتوا الک
بز ما نهم اش به سهم با آیا هم لو کشف الغطا ره ما از درست یقینا من عرفت نفسه فدرست عرفت
ربه ما هیا که امر عرفت قدره لا تنظر الی من قال انظرانی ما قال عادت الا عتمد از تذكر
الذنب النفع عین المدار تصریح نعمه ایجا هم کرو فته علی مژدهه النجاح جامع لمساوی
العيوب الاحسان لقطعه السان فتن الفتر المفق .. واعنی اغنى بعقل .. السعید بن

مرد با پر که گیر و اندر گوشش | از بر زنگ است پسند بر دیوار
لاباس اجمل من العادیة - و نادار عجیب من بیل - المعلویه لفظ الوضیع -
والجمل لفظ الرفع - المعلویه من الماال - الاعلوبیه میان تحریس الماال - العلم
حاکم و الماال محکوم - اقل الناس کیمیه اقلهم علما اذکیمیه هن مردانه حکمه اپیات

خاتم ملک سیلانست علم
آدم خاک ز حق آموخت علم
نام و ناموس ملک را در شرکت
بوالبشر کو مسلم الاسمابگلست
علم چون آموخت شکست از نهاد
علمور یاریست بجید و کنار
صد هزاران فضل دارد در علوم

علی رفیعی علیه السلام است آورده از اخیر انس طلاق ناس نیام او اما تو اینها اند
بزم اینم اش به هم باید کنم کو کشف الغطا را از درست یقینا من عرف نفس فرد عرف
ربه مالک امر عرف قدره لا تنظر ای من قال از نظر ای ما قال عاده الا عذار تذكر
الرتب النفع میں المدار تفریح نعمت ای حامل کرو فرته علی مزبلتہ النجل جامع لسا وی
العيوب الاحسان لقطع السان فتش الفقر رحمق و غنی لغی لعقل السعید

وعظی بغی و دایمات

مرد با مرد که گیر و اندر گوش شد ابر ریشت پسند بر دیوار
لاباس اجمل من العانیة و نادار علی من بیل العلیه زم الوصیع
والجمل رضیع الرفع العلم غیر من الحال اعلم بجهیز داشت خیر الحال العلم
حاکم والمال محکوم اقول الناس قیمة اقلهم علا اولیمه هم از راه کسره اپیات
خاتم طلک سیماست علم آدم خانی ز حق آموزت علم

تمام و ناموس طلک را در شکست بوالبشر کو عسلم الاما بگسلیست

علم چون آموزت شکست از مذا

علم در ریائی است بحمد و کنار صد هزاران فضل دار و دار علوم

مکن بنی سایه کا لمحہ
لذت بخوبی دینے کا
بادی رہیں اور میں
بادی اور میں کی زبان
بادی اور میں کی زبان

بادی اور میں کی زبان
بادی اور میں کی زبان
بادی اور میں کی زبان
بادی اور میں کی زبان
بادی اور میں کی زبان
بادی اور میں کی زبان

جان جبل علماء نیت ایں

رحم اش امر عرف قدر کلم تقدیر طور و ایسا

قیمت ہر کالہ میدانی کر چیت
تو ہمیدانی بھوزد لا بھوز
آن روایاں نار وادانی ملیک
گر تو دانی قیمت علماء ایں

قیمت خود را نداشی حقیقت
خود نداشی تو بجوانی با جو نز
تور و ایانا رواشی میں تو نیک
راشت بجشاپید و دید و غیثیں

لامروءة للذوب الاصواب مع ترك المشورة - لامروءة لاستقام المجرى
الشعب من الصبر لاراحت مع الحسد الحاسد مقناظ عسلے من لاؤشب لہ

ایات

وجسد الیس را باشد غلو
باسعادت غلک دار و از جسد
زان جسد ول راسیا ہی ہار سه
او خواهد چکس را تدرست
از جسد فوجش آمد در دخوت
از کمال دیگران شفیق نیعم
چون ہمین سوزند عالمه وجسد
پلک از جملہ بدیما بدتر ہست

و جسد گیر دنار در ره گلو
کو نر آدم نگ دار و از جسد
چون کنی بر بے جسد مکر و جسد
ہر کرا باشد مزارع و طبع است
ہر که را دید از کمال حب پ رہست
چین کمالی دست آور تا قوم
بر سیرم فانی دمال و جسد
خود جسد نکسان و میب پرہت

<p>ای خنگ آنکس حسد ہراہ نیست خاک بر مرکن حسد را محجو پا</p>	<p>عقلی زین صعبت در راه نیست فاک شو مردان حق را نه پر پا</p>
<p align="center">العامع فی دنایق النزل شعر</p>	
<p>باعظی کے چشم دل روشن بود پر دران تو پر دہمے طمع را</p>	<p>هر کرا باشد طبع الگن بود حافت خواہی چشم عقل و سمع را</p>
<p>لسان العاقل دراد قلب و قلب الاحمق در لسانه المر مجنون درخت لسانه من عذب لسانه کثرا خوانه شعر</p>	
<p>این زبان پر وہ است پر درگاه جا در زبان نہ پان بود من رجال همچو تیردان که او جست از کمان رو بہان خفته سر را شیران کند بہر آن آمد خطاب ا نصتوا</p>	<p>آدمی بخنی هست در زیر زبان زین قبل فرمود احمد در مقال نکته کان جست ناگه از زبان علیه را یک سخن ویران کند بیش نمایش شد خوشی ففع تو</p>
<p align="center">عبد الشوت اذل معنی بالرق شعر</p>	
<p>از غلام و بندگان و مسترق لطفیل ایزد و الغام خاص جز بیل ایزد و الغام خاص که چہ آزاد است او را بندہ گیر</p>	<p>بنده شهوت بیزند یک حق بنده شهوت ندارد خود خلاص هر کرا باشد در گفت شهوت ابر</p>
<p align="center">السرف مع سور الدب شعر</p>	

	<p>اعقبه زین صعبه در راه نیست فاک شوهران حق رانه پا</p> <p>العاشر فی وثائق الفعل شعر</p>	<p>هر که باشد طبع الگن بود صفات خواهی همیشہ عقل و سمع را</p> <p>لسان العاقل در آد قلب و قلب الاحمق در السانه المجنون رحت لسانه من عذب لسانه کثر اخوانه سشعر</p>
<p>جتن ۱۹۱</p>	<p>این زبان پرده است بر دگره جان در زبان خچان بود حسن رجال همچو تیردان که او جست از کمان رو بیان خفستر را شیران کند بر آن آمد خطاب ا نصتوا</p>	<p>آدمی مخفی است در زیر زبان زین قبل فرمود احمد در مقابل نکته کان جست ناگه از زبان علمی را یک سخن در زان کند پیش نیا شد خوشی ففع تو</p>
	<p>بندۀ شوت تبرز ز دیک حن بندۀ شوت ندارد خود خلاص هر که باشد در گفت شوت اسبر</p> <p>الاشرت مع سورا الود پیغمبر</p>	

بلکہ آتش دھنے سے آفاق زد
وزادب مخصوص روپیں امریک
بے ادب محروم ماندا لطف رہ
شد عزاز بی نجرأت روپیں
اندرین حضرت نہار و راعیتیار

بے ادب تہلکہ خود را وہشت بد
از ادب پر فوکشنہ ہست ایں لیک
از خدا جو ستم تو فینق ادب
یزد شاستاخی سوت آفتاب
بجز خضوع و بندگی و اضطرار

يُسَلِّمُ بِهِنْ مُكَبِّرُ الْعَجَبِ مِنْ سُجَّانِيَّتِنْجَا أَكْبَرُ الْأَعْدَارِ أَخْفَاهُرِسْ مُكَبِّرُهُ
أَذْأَطَتِ الْمُقَادِيرِ ضَيْلُتِ التَّرَابِ شِعْرُ عَزْلِي

جیب الابصار او اجر القضا
باتضار آسمان میخند و سع
عاقلان گردد و مبدل کو روکر
ما باید زخم از رب الفتن

لخت اذ اجا القضا صاق القضا
گر شود ذرات عالم هیچ چیز
چون قضا بردن کند از چرخ سر
مرده باشد بود پس حکم حق

وأخرج الشعبي عن المبرود قال كان ملتو با على سيف عليه أعلي بن ابريلاب
للناس حرص على الدنيا و تم بغير منه و صفوها لاك مزوج بنت كدر بير
لم يرزقها بعقل عند ما قسمت له للنفس رزقها با المتاد بير
كم من ادبي لبيب لا يسا عده بنه وكم عاجز نال دنيا و بتعصي
لو كان عن قوة او عن معاملته بنه طار البراه بارزان العصافير
وأخرج ابن عساكر عن جعفر بن ماجد قال قال على كونه في الناس كالخلة

فِي الطَّيْرِ شَهِيْدٌ لَهُوَ فِي صَفَرٍ وَلَوْلَا عَلِمَ الطَّيْرُ بِأَنَّ جَوَافِهِ مِنَ الْبَرَكَةِ لَمْ يَفْعَلْ إِلَيْهَا
ذَلِكَ خَالِطُوا النَّاسَ بِالسُّنْتَكَ وَجِهَادَكُمْ دُزْرَالْيُوبُرْمَ بِالْعَالَكَمْ وَقَلْوَكُبُرْمَ فَانَّ لَهُمْ
مَا كَسَبُوا وَهُوَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ بَعْدَ مَنْ أَحْبَبَ أَخْرَجَ عَنْ عَلَى أَكُونَ الْفَتْيَوْلَ الْغَدَارِ اَشَدَّ
إِهْتِمَامًا مَنْكُمْ بِالْعَلَى فَانَّ لَقْلَ عَلَى لَقْلَ عَلَى اَتَقْوَى وَكَيْفَ لَقْلَ عَلَى لَقْلَ عَلَى اَقْبَلِ
وَأَخْرَجَ عَنْ سَبْيَيْ بَنْ جَدَهُ قَالَ عَلَى بَنْ اَبِي طَالِبٍ يَا حَمَّةَ الْقُرْآنِ اَعْمَلُوا بِهِ
فَانَّ الْعَالَمَ مِنْ عَلَمٍ تَقْلِ عَلَمَ وَاقْلِ عَلَمَهُ عَلَمَ وَسِيكُونَ اَقْوَامَ حَمِيلُونَ الْعَلَمَ
لَا يَجِدُ وَزْرًا قَمْ تَخَافُ سَرِيرَمَ عَلَانِيَتَهُمْ وَيَجِدُ لَفَتَ عَلَمَمَ عَلَمَهُمْ يَا لَسُونَ خَلْقَهُ
فَيَقْبَاهُ عَفْسِيَمْ يَعْبَدُهُمْ يَعْبَدُهُمْ يَعْبَدُهُمْ يَعْبَدُهُمْ يَعْبَدُهُمْ يَعْبَدُهُمْ يَعْبَدُهُمْ
اَوْ لَيْكَ لَا يَعْبُدُ اَعْمَالَهُمْ فِي مَجَالِسِهِمْ تَكَ لَى اللَّهِ وَأَخْرَجَ عَنْ عَلَى قَلْلَهُ اَنْتَ
قَالَ اَكَانَ اَبْتِدَارُ فَاماً كَانَ عَنْ سَلَلَهُ كَيَارَ وَكَرَمَ وَأَخْرَجَ عَنْ عَلَى قَالَ خَرَاجَعَيْهِ
اَوْهِنَ فِي الْعِيَادَةِ وَالْفَسِيقِ فِي الْمَعِيشَةِ وَالْنَّفَقَ فِي الْلَّذَّةِ وَأَخْرَجَ عَنْ عَارِثَهُ
قَالَ رَجُلٌ جَائِيًّا لِي عَلَى فَقَالَ خَبَرِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ طَرِيقَ مَظَلَّمَ لَا سَلَكَهُ قَالَ
اَخْرَجَ عَنِ الْقَدْرِ قَالَ بَعْرِيَقَ لَا تَلْجِئَ قَالَ خَبَرِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ كَسِرَادَهُ قَدْ جَعَنَ
عَلَيْكَ فَلَا تَفْتَشِهِ قَالَ خَبَرِي عَنِ الْقَدْرِ قَالَ يَا يَهَا السَّاَمِلَنَ اَنَّ اللَّهَ حَلَقَكَ مَا
يَشَاءُ فَلَمَّا شَدَتْ قَالَ يَلِي لِي مَا يَشَاءُ قَالَ فَلِي سَعْلَكَ فَيَمَا يَشَاءُ اَخْرَجَ عَنْ عَلَى
اَنَّ لِلْكَبَاتِ تَحَمَّياتَ قَلَابِرَ لَا يَهْدِ اَنْكَبَ مِنْ اَنْ يَنْتَهِي الْيَهَا فَيَنْبَغِي الْعَاقِلُ اَنْ
اَذَا اَصَابَهُ نَكْبَتَهُ اَنْ لَا يَتَأَلَّمَ لِمَا حَسِيْ فَيَقْضِي مَرْتَهَا فَابْنَ فَابْنَ فَابْنَ

زيادة في كروها وآخرج عن على انساته رجل قاتل عليه فاطرها وكان قد
بلغه عنهم قبل ذلك فقال له على في لست كما تقول وانا فوق ما في نفسك
وآخر لشبيه قال قال على بن بطيالب لرجل كره لم صحبه رجل - لا يحب الخواجات
وأياك وآياته به فلم من جاهله روسي طبعاً صيني إفاه مهدي قاسم المزراوي إذا هم
ما شاهد به ولشيء من الشئ مقاييس فاشباوه والقلب على الحنك دليل صين نلقاه
وآخر لشبيه ابن جيان قال على القريب من قرب المودة وان بعد ذلك يبعده
من اعدة العداوة وان قرب نسبة الشئ قرب من يزال جسداً وان الميدا
اذا فسدت قطعت واذا قطعت حمرت و قال سبع من الشيطان شد الغضب
وشددة العطاس في شدت اثواب القبي والراف والنجوى النوم عند الذكر و قال
كلوا الزمان شجرة فانه ولانع المعدة وقال يا علياً لامن ما ان المؤمن فيه أول من انته
واما كلارس في تفسير القرآن فكثير وهو مستوفى في كتاب جلال الدين السعدي
وهو لغسر المسند بما ينده هذاما في تاريخ أسيوط ومن هناء الكمال في الدنيا
مفقود والجود غير موجود الشرف من شرفت جلاله ليس من قصر الالكتب
لما بين العلام الحكمة رياضة السلام الاخوان لي الله تعالى يروم مواد ثم
لرواهم سبها وآخوان الدنيا يقطع مواد ثم ببرقة انقطاع اسبابها واز
سبابها كلات طيبات ان منظر كلات كتاب عزرا الكل ودار التقطير ملود
شرون است اگر ترا فربت است بطال العزآن گرامی تانفع غلیم مثل کنه

لهم إني أنت عبدي فاربي وعلقي
أنت عبدي فاربي وعلقي
أنت عبدي فاربي وعلقي
أنت عبدي فاربي وعلقي

فصل امکار امات و سے کشف میعنیات و خوارق عادات امن میہرات سرور
کائنات بسید و بیدمشور و محرف بر جهہ تو اثر رسیده حاجت تحریر ندارد
و کلم کے ہست کہ رجوع خلوص و نیاز بخواب آن مشکلکشاہادی راہ ہر اعلیٰ هر قی
داشت و از جاد محن نیقات نیافت و از بیجاست کہ کاشب این سطور خادم
صلائی این محمد صدیق نور اللہ قلبہ نبوا الصدق و بیقین فخر قی مقافت سید مدن
صلی اللہ علیہ و آله الطیبین الطماہرین فی یوم الدین بحرض صحت مبتلا و د و از
دوا دماد او معا الجہ سودی روی نبی مسیح بلکہ روز بروز دو نم پشم و ملکی دستگ
می فزو در روز و شب قلق بود و افتراق لحظہ نہ آرام داشت و نہ خواب
ماشیبے بھین اسپیلا ابتداء شدہ بلا میں النوم والیقظہ و یہ کہ خواب حضرت علی
مرتضی مولات اللہ علی نبیہا و علیہ وآل مشکلکشاہی صنفایا جماعہ کثیر و جمی خضر
تشریف فرمادند و این عاصی پر معاصی باشرفت بقائی جمال جہان آرائی
خود مشرن ساختند این بیدست رہا بپائی سرور بیدر احوال پر احتلال
خود را بضران چارہ گز بیمارگان رہا نیند در حال بامجاز بیدر اللہی دست
مبارک خود را از آستین نور آگین برا آور دہ لکھت شہادت مصدر
سعادت را بر ملوگی این اختر مقدار طرستہ و شکستہ زدن و فرمودند
بر و شفا یا فتنی شادان و فرمان بحصول این غلطائی برکت شمول از
خواب حبت و خود را صحیح و مندرجست یافت را صلاح افریقی زیجاہی نہست

بلان کارہ میں بیکارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ
بلان کارہ میں بیکارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ
بلان کارہ میں بیکارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ
بلان کارہ میں بیکارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ ایک قدر بیکارہ بلان کارہ

صد نہ ران طب جالینوس بود ایشی دم عیسویش افسوس بود
 بعوازان وقت نماز طهر که اراده نماز کردم در پدن وغیره طهارت نماز را شاید
 نیافرمت آنوقت شیطان در پرده شریعت مختفی شده بجا طرفات رو سواس
 انداخت که تو خود طهارت کلی نداشتی چپونه بر ویست جانب مرتفعی شفت
 کشته چهین را طهارت بکمال و لعافت تمام باحسن اعمال باید و شک و مرد و
 رادر دل راه داد برای رفع این دوسسه زطرف خود توحیه میگردم که روح
 مومن پاک طاہر است ونجاست وجاشت رادران را هیبت دعالم شال
 را روح می بینید نه جسم می عدم طهارت جسم ضرر ندارد اما این توحیه رفع مرد
 فریبیت یهان بخی کرد و انتکلین خاطر ورفع علجان بخی منو و نجومت نزد کان عتی
 مشایخ وقت رفتم وعرض کردم همین توجهه را هیئت داشتند خاطر گلین بخشن
 سلطان نخشد درین اثنا بازرسی گے یعنی قطب رباني مقرب صحرائی هشت مولانا
 محمد حقاني رحمة اللہ علیہ که جامع علم طاہر و باطن و عدیم التظیر بلو و ملاقات
 کردم و اطمئن منو و محجب جوانی دلواکه سکون و افروسر و متکاثران بدل
 حامل شست و جان په و جدا امد و گفت فی الواقع جانب اقدس حضرت رسول خدا
 و جانب اقدس حضرت علی مرتضی صلوات اللہ علی بنینا و علیہ وآلہ و طاہر و طهر
 و پاک و پاکیزه اندیکمال لعافت و طهارت شخصیا پر که باین جانب رسیدیکن
 چون ایشان رحمت العالمین اند و غسل و کرم و رحمت دام سعه خود براین سی

کا ہی خود بخود گز ریفیر مائیند تا اور از جا و محن نجاست و ہند و ریفیور تائیکس را
طہارت لازم نہیں تریکر و عرضی کوچہ ہائی کر و مر نیکہ کپڑا از جیفنا و نجاست
بودہ آنچنان پکڑا می فرمود و بکر دمان غبیہ و اشعار می مزود کہ این جیفیہ نیامی
شماست آز ایگز ار مید در و بخدا بیارید چھپنیں بر این س گز ر فرمودن ہست
تاریفی طہارت آن چناب اور از نجاست بر آرد در جو عجق آرد

تو مگو مارا بآن شه پار نیست باکر میان کارها دشواریست
الحمد لله والمنة لک و سوسم سلطان از قلب یعنی پر عصیان بفع شد و از مرگ طیبین
پر تبلیس نجات یافت

<p>کر ملک باشد سیاہ مستش ورق کے بود بیکے ازان روزی یم صر قدم لئن چونکہ فرمودت تعالیٰ سوئی او منیع شزو او را می طلب</p>	<p>سینا یات حق و خاصان حق کر عنا پاشت بود پا مفہیم نہ رہا کن برگماقی و ضلال لذک و لوک و خفتہ شکل و بی ادب</p>
---	--

و از جمله کرامات حضرت علی مرتضی ائمّت کاظمی قتاب بعد از غروب برای این حضرت
برآمد تا نماز عصر او را ساخت اخرج ابن شاهین و ابن منذر رکنهم عن اسما بنت عيسی
و ابن مرد ریعنها و عن ابی هروده ان النبي کان یوحی الیہ و راسه فی حجر علی و ہوم
یصل العصر حتی غربت الشمیس فقال له رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و اعلیٰ اصلیت باعیل
قال لا فقال رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله و اعلیٰ کان فی طاعته و طاعته رسولک فاردد

عَلَيْهِ الشَّمْسُ قَالَ هَمَا فَرَأَيْتَ مِنْ غَرْبٍ تَثْمِرَ إِيمَانَكَ أَطْلَوْتَ بَعْدَ مَا غَرَبَتْ وَوَقَتَتْ
وَصَحَّ هَذَا حِدْيَةٌ جَمَاعَتِهِ مِنَ الْأَئِمَّةِ الْمُفَخَّذِينَ كَالْطَّحاوِيِّ وَالْقَاضِيِّ عَيَاضٍ وَغَيْرِهِ
وَقَالَ الطَّحاوِيُّ هَذَا حِدْيَةٌ ثَابَتْ رَوَاتْهُ ثَقَاهُ وَحَكَى عَنْ أَحْمَادِ بْنِ صَاحِبِ الْمُهْرَبِيِّ نَهْكَانَ
يَقُولُ لَا يَجُوزُ لِأَهْلِ الْعِلْمِ التَّكْلُفُ عَنْ حِفْظِ حِدْيَةِ اسْمَارَلَانَهُ مِنْ عَلَامَاتِ الْبَنْوَةِ وَلِمَنْ قَطَّ
إِلَيْهِ طَلاقٌ طَرَقَ هَذَا حِدْيَةٌ وَبَيَانٌ حَالَهُ رَوَایَتُ كَرَدَهُ هَسْتَ اسْمَانْبَتْ يَلِيكَ
رَوْزَهُ وَجَهَ كَرَدَهُ مِيشَدَ بِسَوَى آنَّ خَضْرَتْ وَسِرْ بِهَارَكَ دَهْ دِرْ كَنَارَ عَلَى مِرْتَفَهُ
حَسْلَوَاتَ اشَّهَدَ عَلَى مِنْهَا وَهَلَيْهِ وَآلهِ بُودَپَسْ نَگَزَارَ دَهْ دِيزَهُ نَهَازَ عَصْرَ اَنَّهُ غَرَوَهُ
كَرَدَهُ آفَتَسْ پَلَغَتَ آنَّ خَضْرَتَ صَلَّى اَشَّهَدَ عَلَيْهِ وَآلهِ وَسِلَمَ آيَهُ نَهَازَ عَصْرَ نَگَزَارَ دَهْ دِيزَهُ يَا عَلَى
عَلَى عَرْضِ كَرَدَهُ نَهَازَ آنَّ خَضْرَتَ دَعَا كَرَدَهُ خَدَادَهُ اِنَّهُ تَوَدُّ رَأْيَاتُهُ تَوَدُّ رَأْيَاتُهُ تَوَدُّ
وَرَسُولُهُ تَوَدُّهُ هَسْتَ پَنْ زَرْ كَرَدَانَ بِرَاهِيِّ وَآفَتَسْ بَرَالَغَتَ سَهَادَهُ مِيرَمَ آفَتَسْ بَا
كَهْ غَرَوَهُ كَرَدَهُ بُودَهُ بَانَدَهُ دِيزَهُ كَهْ طَلَوْعَ نَوَدَ بَعْدَ اِزْغَرَوَهُ مِنْ تَشَرَّشَتَ شَعَاعَ
دَهْ دِيزَهُ بَرَكَهُ مَادَهُ سَجَنَهُ وَبَامَ خَانَهَا وَاَيَنَ دَاقَهُ بَعْدَ اِزْرَجَوَهُ اِزْخَيَرَدَرَنَزَلَ
صَهَبَاهُ بُودَهُ وَكَفَلَهُ كَرَدَهُ اِنَّهُ عَلَيَادَهُ حِدْيَهُ دَرَيَنَ اَحَادِيَهُ كَهْ اِنَّهَا مَنْيَالَهُ اِنَّهُ
حِدْيَهُ صَحَحَ رَاهَهُ دَرَبَابَهُ يُوشَعَ بَنْ نَوَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَمَدَهُ هَرَدِيَهُ تَازَلَهُ هَرَهُ
كَهْ اَنْجَدَهُ الشَّمْسُ الْأَلَيْوَشَعَ بَنْ نَوَنَ زَرَبَهُ اَنْجَدَهُ حِدْيَهُ خَصَاصَهُ صَبَسَقَ يُوشَعَ عِلَومَ
مِيرَدَهُ دَوَيَضَهُ اِزْعَلَهُ جَمَعَ كَرَدَهُ اِزْرَمَيَانَ اَحَادِيَهُ مَذَكُورَهُ وَحِدْيَهُ يُوشَعَ
بَهْ آنَ كَهْ اَحْتَالَهَارَهُ كَهْ مَرَادَهُ آنَ باَشَدَهُهُ صَبَسَهُ كَرَدَهُ نَشَدَهُ اِزْجَلَهُ اِبَيَارَهَا تَقْدِيمَهُ بَهْ

غیر ملوش علیه السلام یا عبس کرد و نشد پر امی تصحیح کی از زبانی غیر من مگر بر امی
یو شع یا صد و رصدیث یو شع از آنحضرت پیش از دفعه روشنی پذیری علی مرضی
علیه السلام بوده باشد و در موایب لدنیه گفته روایت کرده است این حدیث
را ظحادی که از اکابر علمان حنفیه بود و در اصل شافعی بود و در جو عکس کرد از آن حدیث
در شرح مشکلات الاثار آورده که نقل کرد و آنرا فاضی عیاض مالکی و گفت طحادی که
احمد بن صالح از ثقات علیه از حدیث است در مرتبه تبریز بن حنبل می گفت نزا و از است
مرسی اکبر بیان علی علم است تخلف و تغافل خفه حدیث سهار زیرا که وی از علامات
نبوست و نزیر جلال الدین سید طی راجز و نسبت و در بیان طرق پیغمبری و تصحیح کرده است
امرا ابوالفتح الاروی و حسن ابو در عراقی و مکیار بعد وفات رسول خدا علیه السلام
علیه السلام خدا ای تعالی رؤوف بن می علی مرضی صلوات الله علی نبینا و علیہ السلام و آن قاب
را از مغرب بازگردانید در وقت توجه به ابابل چون خواست که از فرات
بگذرد وقت نماز دیگر بود باطل اینقدر از اصحاب خود نماز دیگر را در وقت بگذر
وسائر اصحاب بگذرد و چهار پایان خود مشغول بودند آن قاب غروب کرد
و نماز دیگر از ایشان فوت شد و در ای باب سخنان گفتند حضرت علی مرضی علیه السلام
امرا مشیند از خدا ای تعالی و خواست که آن قاب را بازگرداند تا اصحاب می نماز را
در وقت بگذر از خدا ای تعالی و عالمی وی اجابت کرد و آن قاب بیانی نماز دیگر آمد
چون قوم از نماز فارغ شدند آن قاب غروب کرد و از دیگر واز بخت هولناک می آمد

لیتوس بیکاری از زن اندیشیده اند و زن اندیشیده اند
لیتوس عالمی از زن اندیشیده اند و زن اندیشیده اند

خون بر مردم غالب آمد پس بیچ و تسلیل و شنقاو میزدند هر افی شواهین بتو
و فی الصواعق و سبط ابن جوزی درین باب حکایت عجیب نقل کرد و گفت حدیث
اگر دندر ارجح امام شایع دیار عراق و گفتند حاضر شد یم بخوبیست ابو منصور المپھقر بن
اروشیل العبا ولی الواقعه او ویدان زعفران و کراین حدیث روشن همراه
متعدده و الفاظ مختلفه بیان می کرد و بیان فضائل و مناقب
اہمیت حضرت رسالت علیهم الصلوات والسلام می میزد که آن قتابه پیر اپریمان
گشت حاضران گمان بر دندر که غروب کرد و پس برآمد ابو منصور بر سبیر و اشاره
کرد و بجانب شمس و این ابیات خواند - لا تغرنی الشمس حتی تستنه مه مرحی لآل
المصطفی والنجیل به و انتی عنانک ان اروت شنا و هم پا انسیت اذکان او فوق لا جایه
آنکان الملوک و قویک فیلیکن هزار الوقوت لخیله و الرجل به مخصوص این ابیات آنست
که آن قتاب غروب مشوت تمام کنم درح آل و او لاد مصطفی را و پیچ عنان خود را
غروب شدن که تجھیق من قصد شنا ای شیان کرد و ام آیا فراموش کردی توقف
میزد و بودی برای آل مصطفی علی مرتضی علیهم السلام اگر بود تو قفت تو برای مولی پس
میکن تو قفت برای بندگان سوار و پیاده او و هرگاه خواند ابو منصور این ابیات
را در شد اپر و آن قتاب راز پر ابرآمد و تاریخی به روشنائی مبدل گشت

دل مرد الایچی رو دل خوشان	حسر پاکان و ریان جان نشان
چون به صاحب دل رسی گوهر شوی	گز نو سرمهگ خار رو مر مرشوی

دراز انجمله آنست که بعضی سفر خود بکریه لار سیده دبر است و چپ نگریست و گرایان
گرایان از اینجا بگذرانست پس بگفت والله آنست محل خواهایندن شتران ایشان و
موضع قتل ایشان اصحاب گفتند ای امیر المؤمنین صلوا و اللہ علی نبیا و علیہ بسچه موضع
است فرموداین که بگذشت که عیا ب پیشست در آیند و جوانان
از آنکه محمد شتم خواهند شد درین میدان که گریه خواهد کرد و بر ایشان زدن و آسمان
و بعد از آن برفت و تجیکس تا ویل سخن آن حضرت مدانته تا آمزوز که اتفع حضرت
سید الشهداء حضرت امام حسین صلوات الله علی نبیا و علیهم واقع شد روی صاحب
الریاض عن الاصبع قال عیناً علی فرزما بوضع قبر الحسین فقال عیناً مناخ رکابیه و همان
موضع رجال هم و همینها هر ایق و ما هم فیضه من کل محمد صاعم یقیتلون بینه و العصمه تلی علیه هم
والارض و از انجمله آنست که برادر این غازب گفته بود که فرزند حسنین را بگشند
و تو زده باشی و ویران هر تیکنی چون امیر المؤمنین حضرت امام حسین علیہ السلام شهید
گردید برادر این غازب گفت جناب امیر المؤمنین علی ترضی علیه السلام راست فرمود
که حضرت امام حسین علیه السلام را شهید ساخته و من ویران هر تیکنی کردم و انطهار
نمایست خود بیکرد و از انجمله آنست که دو مرد با هم خصوصت داشتند برای فیصله
بخدمت جناب حضرت علی ترضی صلوات الله علی نبیا و علیه السلام امروان حضرت زیر
دوواری نشسته بودی عرض کرد که بخیزد اعلی که این دیوار می فتد فرمود و بر وکفایت
می گند مر احفظ و امان خدا و عکم کرد میان دو مرد و بعد از آن که خواسته بوار قیام

لهم إنا نسألك ملائكة السموات السبع
أو من ينزلها من ربها رب السموات السبع
أو من ينزلها من ربها رب السموات السبع

مولوی

گفت حق نخست عیال لاله مرغ دماهی مرد را حارس بود نے عارف است که از راه سرگ خواهد	اعمال خستیم و شیر خواه آنکه را شر خدا حافظا بود اگر زکوه فرد افتاد آسیانگی
عن سبیرین محمد بن آبیه قال عرضی علی رجلان فی خصوصیتہ مجلس فی اصل جد افعال رجلان المیومین علیہ السلام الجدار بقع فقال له علی مرض کفی باشد حارساً فقضی میں الرجلین فسقط الجدار و از آنجمله آنست که روزی فرمود علی مرضی صلوات اللہ علی بنیاد علیه سخنی و افکار کرد از مردمی پس فرمود علی مرضی که وعای کنم بر تو اگر باشم راست گو گفت آن مرد مکن پس دعا کرد و آن مرد همان وقت نایاگشت مکثتوی	ز حدیث او لیسا نرم و درشت در رم گوید سر و گو بد خوش بگیر ارم و سردش تو بیار زندگیست
عن علی بن اوان ان علیاً حدث حدثیاً گذربه رجل فقال دعو عليك ان كنت وفا قال فهم دعا علیه فلم يصرف حتى ذهب به و از آنجمله آنست که روزی حضرت سالا حصی اللہ علیہ و آله و زر غفاری را برای طلب علی مرضی علیہ السلام فرستاد او آواز راه از افراد خانه پرسیم جواب نیافت پاگشت و بندگیست حضرت رسالت صلی اللہ علیہ او عرض کرد که در خادم شریعت ندارد حضرت صلی اللہ علیہ و آله و سلم فرمود به وعای پوچ	تن بپوشان ز انگزه زنیت راسته نمایزگرم و سر و بخشش ما یه صدق نقیبین و بندگیست

وطلب کن او را بر سرستیک علی مرتضی در خانه خود است پس با زادابوذر و آراز
داد و شنید اواز آسیا که میگرد و نظر کرد و دید که آسیا خود بخود میگرد و آردان و
بر می پر و کسی گردانده افیض تسبیح شد باز آواز داد پس علی مرتضی از خانه بیرون آمد
و آنان فرح و صرور بر روی بیاکش چویزابو پس علی عرض کرد که رسول خدا اتر اطلب فرمود
است پس آن در بخدمت حضرت رسالت و قش است و این فرمود که من بحاشش رسول خدا مصلحت
علیه و آله بعدیدم در رسول خدا بسوی من نظر بیفرمود و گفت امی بوز در چه چیز و داد
تر اکه در تسبیح عرض کرد می پار رسول اللہ عجیب العجائب بعدم آسیا کی در خانه علی مرتضی
خود بخود می گردید و آردان بر می آمد و کسی گردانده آن بخود فرمود رسول خدا
پدرستیک مرشد ایت تعالی را ملکه اند که سیر میکند بزرگین و خدا ایت عالی آنها را مقرر
ساختر امی کار و خدمت آل سید المرسلین صلی اللہ علیہ و آله اجمعین من له المولی
فلما کل عن ابی ذرقا لعنتی رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آله اوعو علیا فاتت بعثت فنا دیمه
فلما یعنی فعدت فاعلی فاغیرت رسول اللہ فتعالی عدالیه دعه فانه فی البت فاعل فعدت
هذا و یعنی فسمعت صوت رحمی طبعی فشارفت فاذ الرحمی لطخون و لعیں معما اصر فنا دیمه فخر ج
ای غشیر حاصلت لان رسول اللہ دعوک فجادتم لم اذل نظر امی رسول اللہ و نظر
ای ثم قال يا ابا فراس ابا هشک فقلت يا رسول اللہ عجیب ایت رحمی طبعی فی بیت
علی و لعیں معما احمد دیر پرا فقال يا ابا ذران اللہ ما گفته سیاحین فی الارض وقد
وکلوا بمحظیه اکل بحر و از آنچه آنست که فضاین ابی فضائل که اذابل بدر بود روایت

انسان وی پیش از زبان را که
بی زبان نمی باشد بپرسید
خواهی پیش از زمان نمی باشد
آنچه پیش از زمان است دارای
زمان نباشد و زمان ندارد
که از زمان از زمان نباشد
و زمان از زمان ندارد

می کند که روزی من همراه پر خود برای عبادت حضرت علی مرتضی علیہ السلام آمدیم
و آنحضرت بیمار بود عرض کرد پرسن که چرا سکوت اختیار کردی درین مقام اگر
اتفاق مردن شود بجز اعراب جزئیه و دیگر بادیشیان کسی نیست صلاح آنست که بهینه
تشریع فراموشی تا اگر قضایت پر سیده باشد یا آن توک آنجا هستند متولی تحریر و تلفیق
وصلوات تو خواهند شد فرمود علی مرتضی علیہ السلام که من نخواهم مردان زین سعادت
بر سنتیکه رسول خدا اصلی اند علیه و آله وسلم عمد و پیمان گرفته است از من که شفته
خواهیم شد وزخم بر کاسه سر من خواهد رسید کلا ذخون آن رشیس من مخصوص خواهیم
داشتم فضال در رکاب حضرت علی مرتضی علیہ السلام بود و در جنگ صدیفین شهادت
فائز گشت از عن فضاله بن ابی فضاله قال خرجت مع ابی عاید العلی و کان فضای فقال
ابی ما سلکت مثل هذا منزل لو تکت لم ولیک الا الا اعراب اعراب جزئیه فاحمل طبقیه
فان احبابک قدر ولیک همچنانک و صلوات علیک و کان ابو فضاله من اهل بدر
فعال علی افتیست من رجی هذا ان رسول اند صلای اند علیه و آله وسلم عمد ای
آن لا اموت حتی اخرب ثم تخفیب هده لعینی بجهة من هده لعینی هاسته و از آنجا آنست
که شتری از اهل شام آمره سوار را و بار خود را اند اخته و صنوف مردان را شگافته
بخدمت حضرت علی مرتضی صلوات الله علی بنیها و علیه رسید و التجاوبی آور و چنانچه
با رسول خدا اصلی اند علیه و آله کرد و بود از آن روز که مردان این کرامت را
مالحظه نمودند کوشش بسیار و جد و جلد بشیار در تعالیٰ ادشمنان حیدر کرامیکردند

عن الحارث قال كنت سبع على ابن أبي طالب بقين قرأت بغير امن اهل الشام جاء عليهما
راكمبه وشقاره فالقى ما عليهما جعل تخيل الصفت حتى انتهى الى على فوضع مشفره ما بين اس
عى ومشكورة وجعل يحرر كما ديسجرب فقال على والله اننا العلامه بني ودين رسول الله
صلى الله عليهما وآلهم وسلم قال فنجد الناس في ذلك اليوم واشتهد قاتلهم وازاحهم اكتت
له روزی بر حاضران مجلس سولند واد که هر که از رسول خدا اصلی الله عليهما وآلهم شدیده
که گفت من نست مولا و فعلى مولا ها گواهی دبرد و از ده تن از انصار حاضر بودند
گواهی دادند که دیگر که آمر از رسول خدا اصلی الله عليهما وآلهم شدیده بود حاضر بود
اما گواهی نداد حضرت على مرتضی صلوات الله على بنیها و عليهما فرمودای فلان تو
چرا گواهی ندادی یا آنکه تو هم شدیده بودی گفت من پیر شدم و فراموش کدم
امیر کبیر عاکر دخدا و ندانگ این سخن در نوع می گوید سفیدی بر پیشه وی ظاهرا
گردان که عمامه نزد اپوشا نزد را دری گوید که والله آن شخص را دیدم که سفیدی می داشت
هر دیگر ششم دی پدر دید آمده بود

فانی هست و لغت اول گفت خود هست اَنْتَ مَوْلَى الْقَوْمِ مَنْ لَا يُشَتَّتِي	آن دعائی شیخ نی چون هر دعا سلت قدر دمی کلا لَمْ لَمْ شنیدم
واز آنچه زیر آنست که ابن عدی کندی را خبر داد که مردمان بیعنی من ترا امیر خمده چون برادر حجاج ابن عدی کندی را تکلیف این معنی داد ابن عدی برادر حجاج را بطور می‌لغت کرد که او نفهمید مگر سخنی در پایافت که این لغت بر	